

ذات دین؟؟

منبع: سایت زیتون، روز سه‌شنبه، مورخ: ۹۵/۱۰/۷

اشاره. طی سالیان اخیر، در برخی از مقالاتم در حوزه نواندیشی دینی، با وام کردن مفهوم « شباهت خانوادگی»^۱ از فلسفه ویتگنشتاین و برکشیدن آموزه های نومیالیستی، به نقد تلقی ذات گرایانه از دین همت گمارده ام.^۲ در این میان، خصوصاً در ماه های اخیر، با پرسش های متعددی درباره حدود و ثغور موضع نومیالیستی خویش و چرایی ذات نداشتن دین مواجه شده ام.^۳ برخی از منتقدان نواندیشان دینی متاخر نیز، در آثار خویش از مقولاتی چون « اصل دین» و « خود دین» که ظنینی ذات گرایانه دارند، بهره برده اند. در این نوشتار، می کوشم با تبیین مفاهیم « ذات گرایی»^۴، « نومیالیسم»^۵ و انواع آن، همچنین برکشیدن مفهوم «تاریخمندی»، تلقی خویش از نسبت میان دین و ذات گرایی را تقریر کرده، استدلال نمایم که « دین»، به دو معنا، ذات و اصلی ندارد.

بنابر یک تقسیم بندی فلسفه زبانی، می توان دو نوع ذات گرایی را از یکدیگر تفکیک کرد: «ذات گرایی وجود شناختی»^۶ و «ذات گرایی دلالت شناختی».^۷ ذات گرایی وجود شناختی متضمن این آموزه است که مؤلفه و یا مؤلفه های مشترکی میان تمام مصادیق مفاهیمی نظیر درخت، کوه، دریا، آبشار، رودخانه، صندلی، میز، ... یافت می شود؛ مؤلفه هایی که می توان آنها را در جهان پیرامون سراغ گرفت و احصاء کرد. صورتبندی زبانی چنین قرائتی از ذات گرایی، فی المثل درباره مفهوم «میز»، می تواند از این قرار باشد:

«اگر پدیده الف حاوی خصوصیات 1م، 2م، 3م... n باشد، آنگاه الف یک میز است.»

۱. family resemblance

۲. به عنوان نمونه، نگاه کنید به مقالات " روشنفکری دینی و آبعوره فلزی؟؟!!"، "اسلام و خشونت"، " نواندیشی دینی، متن مقدس و خشونت"، همچنین مصاحبه " ملکیان، ذات گرایی و نگرش غیر تاریخی" در لینک های زیر:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/526.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/413.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/163.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/341.pdf>

۳. افزون بر سؤالات معرفتی نیکو و تامل برانگیزی که در این باب دریافت کرده ام، یکی از روحانیون که در حوزه فلسفه غرب بضاعتی ندارد، با اشاره به یکی از مقالات اخیر نگارنده، طرح این سنخ مباحث و مسائل را از جنس « سخنان سخیف» خواند و قلمداد کرد.

۴. essentialism

۵. nominalism

۶. ontological essentialism

۷. semantic essentialism

فرض کنید م 1: چهار پایه داشتن، م 2: مسطح بودن و م 3: چهار گوش داشتن باشد. مدلول این سخن این است که از منظر ذات گرایي وجودشناختي، سه خصوصیت یاد شده، ما به الاشتراک تمام میزهاست و می توان آنها را در میان تمام میزها سراغ گرفت. به تعبیر دیگر، «میز»، یک مفهوم کلی است، واجد مؤلفه ها و مقوماتی چند که در جهان پیرامون تعیین دارند. افزون بر این، «ذات گرایي دلالت شناختي» متضمن این امر است که تکون معناداری و فرایند دلالت کردن، متوقف بر لحاظ کردن و در نظر آوردن مفاهیم کلی است.^۱ به تعبیر دیگر، وقتی کاربر زبانی می گوید «درخت»؛ افادۀ معنا و تخاطب زبانی با دیگر کاربران زبان از طریق مفهوم کلی «درخت» صورت می گیرد. در واقع، معناداری واژه «درخت» برای سایر کاربران زبان از طریق مفهوم کلی «درخت» تحقق می یابد و پدیدار می شود.^۲

از سوی دیگر، نومینالیسم نیز منقسم بر دو قسم است: «نومینالیسم وجود شناختي»^۳ و «نومینالیسم دلالت شناختي».^۴ نومینالیسم وجودشناختي، منکر وجود کلیات است و تعیین و تقرری برای مفاهیم کلی در جهان پیرامونی قائل نیست؛ مفاهیم کلی ای که به روایت «ذات گرایي وجود شناختي»، شامل مؤلفه های مشترک میان مصادیق متعددی مفاهیم اند و می توان آنها را در الگوهای زبانی، نظیر آنچه آمد، صورتبندی کرد. افزون بر این، نومینالیسم دلالت شناختي متضمن این امر است که معناداری و افادۀ معنا، متوقف بر دلالت مفاهیم کلی بر مصادیق خود در جهان پیرامون نیست؛ بلکه امور دیگری، نظیر «دیدن شباهت ها»^۵ و «اشتغال به عمل ورزیدن»^۶ در این میان محوریت دارند. ویتگنشتاین متاخر، در عداد فیلسوفانی است که در اثر دورانساز کاوشهای فلسفی^۷ از

۱. اینکه قلمرو این مفاهیم کلی کجاست، از حوصلۀ این نوشتار بیرون است. در تاریخ فلسفه، افلاطون با طرح مفهوم «عالم مثل»، از وعائی سخن گفت که موطن مفاهیمی کلی ای نظیر «خوبی»، «عشق»، «زیبایی» .. است. در نگاه ارسطو، موطن مفاهیم کلی، ذهن است، مفاهیمی که برساخته شده از ما به الاشتراک مصادیق مفاهیمی نظیر «درخت»، «آب»، «کوه»..اند. برای آشنایی بیشتر با ذات گرایي وجود شناختي و ذات گرایي دلالت شناختي از منظر افلاطون و ارسطو، به عنوان نمونه، نگاه کنید به:

اتین ژیلسون، هستی در اندیشۀ فیلسوفان، ترجمۀ سید حمید طالب زاده، تهران، حکمت، ۱۳۸۵، فصول ۲ و ۳. همچنین، نگاه کنید به: مارتا نوسبام، ارسطو، ترجمۀ عزت الله فولادوند، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴، فصول ۴ و ۵.

۲. افزون بر فیلسوفان یونان باستان، در میان فیلسوفان مدرن، جان لاک قائل به «ذات گرایي دلالت شناختي» بود.

وی با طرح مفهوم «مشابهت»، از تشابه میان مفاهیم کلی و تصاویر ذهنی آنها با مدلول ها و مصادیق شان به مثابه امر محوری در تکون معناداری سخن می گفت؛ تلقی لاک از چگونگی پیدایی معانی مفاهیم، هم عنان با «ذات گرایي دلالت شناختي» است.

۳. ontological nominalism

۴. semantic nominalism

۵. seeing the similarities

۶. being engaged in practice

۷. Philosophical Investigations

«نومینالیسم وجود شناختی» و «نومینالیسم دلالت شناختی» دفاع کرده است.^۱ وی با برساختن مفهوم «شبهات خانوادگی»،^۲ ذات‌گرایی وجودشناختی‌ای که نسب‌نامه ارسطویی دارد، همچنین ذات‌گرایی دلالت‌شناختی را نقد کرده است. به نزد وی، با تکیه بر شهودهای زبانی^۳ عرفی، می‌توان استدلال کرد که دست‌کم درباره امور و مقولاتی چون بازی، جنگ، دموکراسی، اخلاق... که در عداد برساخته‌های اجتماعی^۴ اند و قوام آنها، به حضور جامعه انسانی و کاربران زبان است، چیزی تحت عنوان مفاهیم کلی که تمام مؤلفه‌ها و مقومات آنها معین و از پیش موجود باشد، نداریم. در مقابل، با مفاهیمی عجالی^۵ و غیر متعین مواجهیم که علی‌الاصول می‌توان از تعداد مؤلفه‌های آنها کاست یا بر آنها افزود. به تعبیر دیگر، در این روایت، نومینالیسم وجودشناختی که هم‌عنان با «مفاهیم بروز و ظهور کننده»^۶ است، به جای ذات‌گرایی وجودشناختی که با «مفاهیم از پیش موجود»^۷ عجین است، می‌نشیند.^۸ مثال مشهور کاوشهای فلسفی در این باب، مفهوم «بازی» است. ویتگنشتاین با ذکر بازیهای مختلف در فقرات ۷۱-۶۶، بر آن است تا نشان دهد، هر چند یک مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترکی^۹ میان تمام بازیهای مختلف نظیر: فوتبال، هاکی روی یخ، بسکتبال، شطرنج، واترپلو، بیس بال، کشتی، بدمینتون، دوز... یافت نمی‌شود؛ در عین حال، کاربران زبان، این واژه را در سیاق‌های مختلف به نحو معناداری کار می‌برند و از آن به سهولت تعیین مراد می‌کنند. لازمه این سخن این است که افاده معنای مفهوم «بازی»، متوقف بر تمسک جستن به مفهومی از پیش موجود نیست؛ مفهوم از پیش موجودی که قوام بخش «ذات‌گرایی دلالت‌شناختی» است. در مقابل، مفهوم «بازی»، در عداد مفاهیم بروز و ظهور کننده است، بدین معنا که به میزانی که کاربران زبان، «اشتغال به عمل ورزیدن» پیشه می‌کنند و واژه بازی را در سیاق‌های گوناگون بکار ببرند، مؤلفه‌های آن

۱. ویتگنشتاین در کاوشهای فلسفی، از اصطلاحات «نومینالیسم وجود شناختی» و «نومینالیسم دلالت شناختی» بهره نبرده، در عین حال، با لحاظ کردن مقومات این مفاهیم، چنانکه آمد، می‌توان سخنان ویتگنشتاین را ذیل مفاهیم «نومینالیسم وجود شناختی» و «نومینالیسم دلالت شناختی» صورتبندی کرد و تبیین نمود.

۲. family resemblance
۳. linguistic intuitions
۴. socially constructed
۵. tentative
۶. emerging concepts
۷. pre-existing concepts

۸. برای بسط تفکیک میان «مفاهیم از پیش موجود» و «مفاهیم بروز و ظهور کننده»، نگاه کنید به :

Michael Luntley (2002) "Patterns, Particularism and Seeing the Similarity", *Philosophical Papers*, 31(3), pp. 271-291.

۹. common features

بیشتر سر بر می آورند و ظاهر می شوند. به تعبیر دیگر، فهرست مؤلفه های سازنده مفهوم «بازی»، بر خلاف مفاهیم از پیش موجود، گشوده و مفتوح^۱ است.^۲

جان هیک با وام کردن مفهوم «شبهات خانوادگی» از فلسفه ویتگنشتاین، استدلال می کند چیزی تحت عنوان مؤلفه یا مؤلفه های مشترک میان ادیان نهادینه شده تاریخی نظیر اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودیسم، هندوئیسم، تائوئیسم... وجود ندارد؛ بلکه، آنچه در مقام تحقق دیده میشود شبهات ها و تفاوتهاست، شبهاتها و تفاوت هایی از سنخ شبهات میان اعضای یک خانواده. مدلول این سخن این است که ما با ادیان مواجهیم، ادیانی که نمی توان در آنها یک مؤلفه و یا یک رشته مؤلفه را سراغ گرفت.^۳ فی المثل، مؤلفه هایی نظیر اعتقاد به خدای انسانوار، باور به روز جزا، مفهوم پیامبری... در میان همه ادیان مشترک نیست؛ چرا که برخی از ادیان واجد این مؤلفه ها هستند، بعضی دیگر نیستند. در میان ادیان ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهودیت)، اعتقاد به خدای انسانوار و باور به روز جزا مشترک است، در حالی که نمی توان در ادیان شرقی این امور را سراغ گرفت. همچنین در میان ادیان ابراهیمی، روایت اسلام و یهودیت از مفهوم «پیامبری» با تلقی مسیحیت ارتودوکس از این مقوله متفاوت است؛^۴ همچنین مفهوم «نیروانا» که نسب نامه بودیستی دارد، در ادیان ابراهیمی یافت نمی شود و ... در عین حال، یافت نشدن مؤلفه یا مؤلفه های مشترک در این میان، و در مقابل رنگارنگی و تنوع و کثرت را دیدن و برکشیدن و به رسمیت شناختن، مانع از «دین» نامیدن و قلمداد کردن اسلام، مسیحیت، بودیسم، هندوئیسم، زرتشتی گری... نشده است. می توان موضع هیک درباره دین را مصداقی از «نومینالیسم دلالت شناختی» قلمداد کرد؛ چرا که به نزد وی، کاربر زبان، بدون لحاظ کردن و مد نظر قرار دادن مفهوم کلی «دین»، می تواند این واژه را در سیاقهای مختلف به کار بندد و از آن تعیین مراد کند. لازمه این سخن این است که هیک با موضع «ذات گرابی دلالت شناختی»، دست کم درباره مفاهیمی نظیر دین همدل نیست و آنرا ناموجه می انگارد.

۱. open-ended

۲. برای آشنایی بیشتر با تلقی نگارنده از مفاهیم «بازی» و «ورزیدن» در فلسفه ویتگنشتاین، نگاه کنید به:

«بازیها و معناها»، سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران، صراط، ۱۳۹۳، صفحات ۶۲-۴۵. همچنین، «درمان، ورزیدن و هنجارمندی»، زبان و تصویر جهان: مقولاتی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران، نی، ۱۳۹۳، صفحات ۶۴-۵۲.

۳. برای بسط رای جان هیک در این باب، نگاه کنید به :

جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، ۱۳۷۱

۴. هر چند اسلام، مسیحیت و یهودیت در زمره ادیان ابراهیمی به حساب می آیند؛ اما مفهوم «پیامبری» در ادیان اسلام و یهودیت با آئین مسیحیت متفاوت است. در اسلام و یهودیت، سوئے بشری و زمینی پیامبری بر صدر نشسته و پیامبر، انسانی است که از جانب خداوند مبعوث شده است. چه با تلقی سنتی درباره وحی همدل باشیم، چه با تلقی نواندیشان دینی متاخر که ذیل نظریات «بسط تجربه نبوی»، «قرائت نبوی در جهان» و «رؤیاهای رسولانه» تقریر شده؛ علی ای حال در همه این نظریات، پیامبر، بشری است مانند دیگر ابناء بشر با این تفاوت که به او وحی می شود. اما، به نزد عموم مسیحیان، عیسی مسیح، جنبه الوهی دارد و فرزند خداوند است.

چنانکه در می یابم، موضع «نومینالیسم دلالت شناختی»، درباره مفاهیمی چون دین موجه است و برگرفتنی. لازمه این سخن این است که نمی توان از مفهوم کلی دین و «ذات دین» سراغ گرفت و مؤلفه های آنرا برشمرد و صورتبندی کرد. یکی از معانی «ذات نداشتن» دین که در پاره ای از نوشته هایم بر آن تاکید رفته، همین امر است: وام کردن موضع نومینالیسم دلالت شناختی و مفهوم کلی «دین» را فرو نهادن.

افزون بر این، همانگونه که در پاسخ به محمدرضا نیکفر در مقاله «نواندیشی دینی، روایت و تاریخمندی» آورده ام^۱، با وام کردن مفاهیم «تاریخیت»^۲ و «روایت»^۳، و لحاظ کردن قیودی که در مقام پیدایی متن مقدس در کار بوده و در متن مقدس (دین) ریزش کرده، اموری که عجالی بوده و علی الاصول می توانسته به گونه ای دیگر باشد، می توان معنای دیگری از «ذات نداشتن دین» را مد نظر قرار داد و صورتبندی کرد.

جهت ایضاح این امر، خوبست دو معنای از تاریخیت را از یکدیگر تفکیک کنیم. یک معنای از تاریخیت، عنایت داشتن به تطور و تنوع در فهم های مختلف از دین و انواع و اصناف دینداری است که ذیل سنت ستر اسلامی سر برآورده. مطابق با این تلقی از تاریخیت، ما با کثرتی غیرقابل تحویل به وحدت مواجهیم و در درازنای تاریخ اسلام، طی چهارده قرن، با طیف رنگارنگی از قرائت های از دین و سبک های دینداری مواجه شده ایم: اسلام فقیهانه، اسلام عرفانی، اسلام فلسفی، اسلام سنتی^۴، اسلام سنت گرایانه^۵، اسلام بنیاد گرایانه^۶، اسلام رفرمیستی^۷.... این تلقی از تاریخیت، صبغه توصیفی دارد و در مقام تبیین تحولاتی است که در بستر تاریخ رخ داده؛ بررسی هر یک از این قرائت ها و روایت ها و ارزیابی صحت و سقم مدعیات و ادله آنها، صبغه هنجاری^۸ و توصیه ای دارد و از لون دیگری است؛ در عین حال منافاتی با بحث توصیفی ندارد.

معنای دوم تاریخمندی و روایت، معطوف به زمینه و زمانه پیدایی متن مقدس و امورگریزناپذیری است که در تکون آن ریزش کرده؛ مقولاتی نظیر ساختار زبان عربی، علم زمانه، تصورات و تصدیقات و مشهورات مورد

انگاه کنید به:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/533.pdf>

۲. historicity

۳. narration

۴. traditional Islam

۵. Traditionalist Islam

۶. fundamentalist Islam

۷. reformistic Islam

۸. normative

پذیرش مخاطبان پیامبر و آنچه توسعا به تعبیر عبدالکریم سروش در عداد «عرضیات دین» است.^۱ با قرار دادن متن مقدس (قرآن) در زیرمتن^۲ و مدد گرفتن از روش مطالعه میان متنی^۳ و تتبع و تامل در متون دیگری که در همان دوره زمانی نگاشته شده، می توان امور عرضی ای را که در تکون متن مقدس ریزش کرده اند، احصاء کرد و برشمرد.^۴ «ذات نداشتن دین» هم عنان با معنای دوم از تاریخت و روایت است و بر مقولات و مضامین عجالی ای که در متن مقدس ریزش کرده و در پیدایی آن نقش مهمی ایفا کرده اند، انگشت تاکید می نهد.^۵

بنا بر آنچه آمد، به روایت نگارنده این سطور، به دو معنا، دین ذات و اصلی ندارد. معنای نخست ناظر به نقد مفهوم کلی «دین» است. با وام کردن مفهوم «شبهت خانوادگی» و موجه انگاشتن «نومینالیسم دلالت شناختی» و فرو نهادن «ذات گرایی دلالت شناختی»، می توان ذات و اصل نداشتن دین را تبیین کرد. افزون بر این، عطف نظر کردن در زمینه و زمانه پیدایی متن مقدس و لحاظ کردن مقولاتی که از جنس عرضیات اند و در تکون آن ریزش کرده، قوام بخش معنای دوم از ذات نداشتن دین است.

۱. نگاه کنید به مقاله «ذاتی و عرضی در ادیان»، بسط تجربه نبوی، تهران، صراط، ۱۳۷۸.

عبدالکریم سروش در این مقاله از ذاتیات دین نه در معنای ارسطویی کلمه، بلکه به مثابه «مقاصد بالذات شارع» سخن گفته است؛ در مقابل «مقاصد بالعرض شارع» که عجالی و موقتی اند و علی الاصول می توانستند به گونه ای دیگر باشند.

۲. context

۳. inter-textual

۴. اسپینوزا معتقد بود که ساز و کار فهم و تفسیر متن مقدس، علی الاصول تفاوتی با چگونگی تفسیر متون غیر مقدس ندارد و این دو مقوله از قواعد مشابهی تبعیت می کنند؛ به نظرم موضع اسپینوزا موجه و ادله اقامه شده توسط وی در این باب مقنع است. در دوران معاصر، داریوش آشوری کوشیده است به مدد روش «مطالعه بینا متنی»، متن دیوان حافظ را در «زیرمتن» قرار داده و با استشهاد به مضامین دو اثر کلاسیک عرفانی مهم در زبان فارسی، «مرصاد العباد» و «کشف الاسرار»، به فهم زمینه و زمانه سرایش اشعار دیوان حافظ و چگونگی «روایت» آن همت گمارده است. بر همین سیاق، می توان با بکار بستن روش «مطالعه بینا متنی» و تامل در زمینه و زمانه پیدایی دیگر متون مقدس و مد نظر قرار دادن آموزه «تاریخمندی»، امور عرضی متن مقدس را احراز کرد و برشمرد. برای آشنایی بیشتر با رای اسپینوزا درباره روش تفسیر متن مقدس، همچنین چگونگی مطالعه بینا متنی دیوان حافظ به روایت آشوری، نگاه کنید به:

Michael Rocca (2008) *Spinoza* (US: Routledge), chapter 6.

داریوش آشوری، حافظ و زندگی در شعر حافظ، تهران، مرکز، ۱۳۷۹.

۵. مجتهد شبستری، در برخی از آثار خویش، بر وام کردن روش «پدیدار شناسی تاریخی» جهت فهم بهتر زمینه و زمانه تکون متن مقدس و سنت دینی تاکید کرده است. روش پیشنهادی شبستری هم عنان با معنای دوم از «تاریخت» و «تاریخمندی» است. جهت آشنایی بیشتر با رای شبستری در این باب، نگاه کنید به جستارهای «سه گونه قرائت از سنت دینی در عصر مدرنیته»، «قرائت انسانی از دین چگونه قرائتی است؟» و «دین شناسی تاریخی و ایمان»، در:

محمد مجتهد شبستری، تاملاتی در قرائت انسانی از دین، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴.